

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

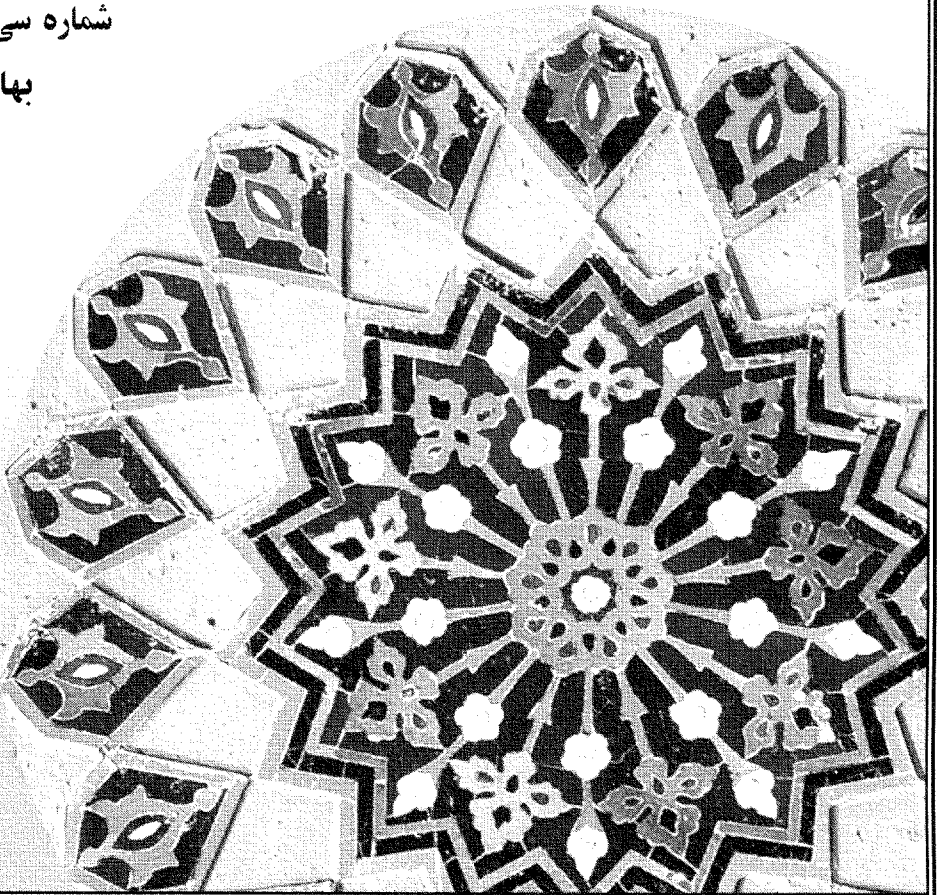
میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

سال دهم

شماره سی و نهم

بهار ۱۳۸۱



میقات

صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
مدیر مسئول: آیت‌الله سیدعلی قاضی عسکر
زیر نظر: هیأت تحریریه

ویراستار: آیت‌الله علی ورسه‌ای
طراح: کمال محمدی مجد (ملقن)
حروفچینی: مرکز تحقیقات حج
لیتوگرافی و چاپ: الهادی

آدرس: تهران - خیابان آزادی - نبش خوش
سازمان حج و زیارت - طبقه دوم - معاونت
آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری

آدرس اینترنت: www.Hadj.ir

آدرس پست الکترونیک: Besch@Hadj.ir

یادآوری:

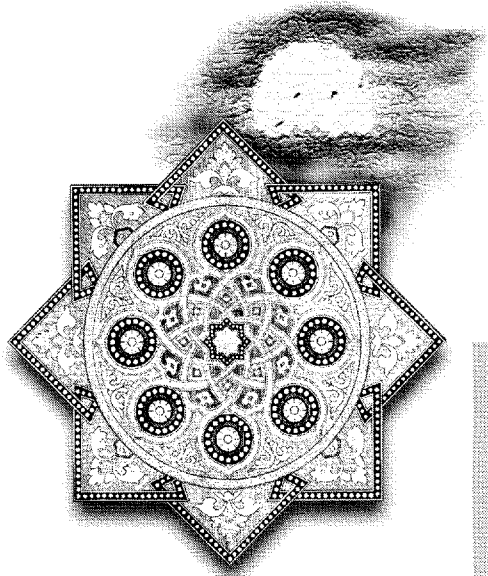
- مسئولیت آراء و نظرات به عهده نویسندگان آن است.
- میقات، در ویرایش مطالب آزاد است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

اسرار و معارف حج



عرفان عرفه

(۲)



قادر فاضلی

«أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ حَسِرْتَ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْآثَارِ فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْاسْتِبْصَارِ... وَ هَذَا حَالِي لَا يَخْفَى عَلَيْكَ مِنْكَ أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ وَ بِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ فَاهْدِنِي بِبُورِكَ إِلَيْكَ...

وَ أَنْتَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُكَ تَعَرَّفْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهْلَكَ شَيْءٍ وَ أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ... يَا مَنْ اخْتَجَبَ فِي سُرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْاسْتِوَاءَ | مِنَ الْاسْتِوَاءِ | كَيْفَ تَخْفَى وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَ أَنْتَ الرَّقِيبُ الْحَاضِرُ».

«آیا برای غیر تو ظهوری هست که آن ظهور برای تو نباشد تا ظاهر کننده تو باشد؟! کی غایب بوده‌ای تا نیازمند دلیلی باشی که بر تو دلالت کند؟ کی دور شده‌ای تا اثرها وسیله وصول به تو گردند. کور باد چشمی که تو را رقیب خود نبیند و بی سود باد دستمایه کسی که از حجت تو نصیبی نداشته باشد. بار الها! ما را به رجوع بر آثار امر فرمودی، پس ما را در لباسی از نور و هدایتی

روشن به سوی خود برگردان. این حال من است که بر تو مخفی نیست. از تو وصال تو را می‌طلبم و با تو به تو استدلال می‌کنم. پس مرا با نور خود به سوی خویش هدایت فرما.

تو آن خدایی که غیر تو معبودی نیست. خود را بر همه چیز شناساندی و چیزی نسبت به تو جاهل نیست. خود را در همه چیز به من آشکار ساختی و تو را در هر چیز آشکار دیدم که تو بر همه چیز ظاهری.

ای که در پرده‌های عرش خود محجوب از دیده‌هاست. ای که در کمال زیبایی‌اش تجلی کرده است و عصمتش در اوج خویش تحقق یافته است. چگونه مخفی مانی در حالی که ظاهری، و چگونه غایب گردی در حالی حاضر و ناظری؟!»



مسأله تجلی و ظهور حق، یکی از مسائل مهم عرفان اسلامی است. همانگونه که در موضوع اسماء و صفات الهی آمده است، عرفا جهان را مظهر تجلی اسماء و صفات باری تعالی دانسته و می‌گویند: هر جا اثر از وجود هست، خدا نیز هست؛ زیرا خدا واجب‌الوجود بالذات و وجود محض است؛ بدین جهت ظهور حقیقی اولاً و بالذات متعلق به خدا و ثانیاً و بالعرض متعلق به موجودات دیگر است. بنابراین، هیچ موجودی نمی‌تواند مظهر خدا باشد؛ زیرا خداوند خود ظاهر و مظهر همه چیز است.

نخستین کسی که در اسلام مسأله تجلی خدا را مطرح کرد، امیر مؤمنان، علی علیه السلام و بعد از آن حضرت، امام حسین علیه السلام، سپس ائمه و اولیا و عرفای اسلامی بوده‌اند. امام علی علیه السلام می‌گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ»^۱

«سپاس مخصوص خداوندی است که به واسطه مخلوقاتش بر مخلوقاتش تجلی کرده و به واسطه حجّتش بر دل‌های آن‌ها ظاهر گشته است.»

امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه به خداوند عرضه می‌دارد:

«أَنْتَ الَّذِي أَشْرَقْتَ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَ وَحَدُّوكَ».

می‌بینم که شناخت و معرفت، از سوی خدا و به وسیله اشراق انوار الهی است؛ یعنی خداوند، هم ظاهر است، هم مظهر. هم عارف است، هم معروف. هم نور است، هم نیر.



هم عالم است و هم معلوم.

از این رو عرفان کامل آن است که انسان را از خدا به مخلوقات و از مخلوق به خالق راهنمایی کند؛ زیرا:

جهان جمله فروغ نور حق دان
چو نور حق ندارد نقل و تحویل
حق اندر وی ز پیدایی است پنهان
نیاید اندر او تغییر و تبدیل^۲

آنکه از مخلوق به خالق پای برد در مراحل ابتدایی عرفان و معرفت است.

چو آیات است روشن گشته از ذات
همه عالم ز نور اوست پیدا
نگردد ذات او روشن ز آیات
کجا او گردد از عالم هویدا
که سبحات جلالش هست قاهر^۳
نگنجد نور ذات اندر مظاهر

ظهور و حضور کامل و ابدی و ازلی الهی، خود ادلّ دلیل بر وجود او است و چون هیچگاه غایب نگشته، نیاز به دلیلی ندارد تا او را ظاهر سازد.

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۴

بزرگان عرفان و فلسفه، از دلالت ذاتی بر وجوب الهی، به برهان وجوبی (کمالی) تعبیر کرده و می‌گویند.

مَا كَانَ مَوْجُودًا بِذَاتِهِ بِلَا
وَهُوَ بِذَاتِهِ دَلِيلٌ ذَاتِهِ
حَيْثُ هُوَ الْوَاجِبُ جَلَّ وَعَلَا
أَصْدَقُ شَاهِدٍ عَلَىٰ اثْبَاتِهِ^۵

«حقیقتی که فی نفسه و بدون حیثیت علیت و معلولیت موجود است. او حضرت واجب الوجود بالذات است.

او به ذات خود، دلیل ذات خویش است؛ به همین جهت شاهدی است صادق بر اثبات خود.»

دلیل بودن ذات بر ذات، در پرتو تجلی ذات در قالب اسماء و صفات و کشف اسماء

و صفات برای انسان حاصل می شود. همانگونه که نور به خودی خود دلیل خویش است، انوار الهی نیز، که همه انوار جهان ملک و ملکوت فروغی از آن است، به خودی خود دلیل خویش است.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۶ «خدا نور آسمانها و زمین است.»
 «هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»^۷ «او با شماست هر جا که باشید.»
 «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ...»^۸
 «او در آسمان خداست و در زمین نیز خداست.»

در دعای صباح است که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام عرض می کند:

«يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»؛ «ای خدایی که ذات او دلیل بر ذات اوست.»

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست

کور دل آنکه نیند رخ زیبای تو را

امام خمینی

«عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا.»

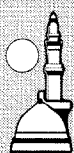
آنچه در کلمات بزرگان عرفان و ادب، در خصوص تجلی حضرت حق آمده، به شکل کامل و عمیق در کلمات حضرت سید الشهداء آمده است. شاید بتوان گفت که عرفای اسلامی، با توجه به مطالب مذکور در کلمات و نیایش های ائمه اطهار علیهم السلام توانسته اند به چنین حقایق عظیم عرفانی برسند.

«يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ»؛ «ای که به کمال زیبایی و روشنایی و شکوفایی تجلی کرده ای.»

صدر الدین قونوی می گوید:

«تجلی کننده فقط حضرت حق است. و وجود یک تجلی از تجلیات غیبیه است.»^۹

هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم



و به قول اقبال لاهوری:

این همه یک لحظه از اوقات اوست یک تجلی از تجلیات اوست^{۱۰}

ظهور و بروز هر چیزی، فرع بر تجلی حضرت باری تعالی است که فقط او حقیقتاً «الظاهر» است. چون هر چیزی هر چه دارد از خداست؛ اگر مظهر اسمی از اسمای الهی نیز گردد، آن مظهریت نیز به فیض الهی است. بدین جهت حضرت امام حسین علیه السلام به خداوند سبحان عرض می‌کند:

«آیا غیر تو ظهوری دارد که تو آن ظهور را نداشته باشی تا اینکه او ظاهر کننده‌تر باشد؟!»، «أَيُّ كَوْنٍ لِّغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟».

با عاقلان بگو که رخ یار ظاهر است

کاوش بس است، این همه در جستجوی دوست؟^{۱۱}

آنکه می‌خواهد با جستجو به خدا برسد در واقع می‌خواهد به خود برسد؛ زیرا خداوند در همه جا هست و نجسته پیدا است.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست

کور دل آنکه نبیند به جهان جای تورا^{۱۲}

به قول اقبال لاهوری:

«او همیشه پیدا است. انسان گاهی گم می‌شود و به دنبال خود می‌گردد ولی گمان می‌کند که به دنبال اوست.»

که را جویی چرا در پیچ و تاب که او پیدا و تو زیر نقابی؟
تلاش او کنی جز خود نبینی تلاش خود کنی جز او نیابی^{۱۳}

امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «دو جهان در پرتو نور جمال حضرت صاحب جمال ظاهر می‌شوند، اما آنکه این ظهور را نمی‌یابد، مانند خفاش از نعمت بینایی محروم است!



آن کس که رخس ندید خفاش بود خورشید فروغ رخ زیباش بود
 سرّ است و هر آنچه هست اندر دو جهان از جلوه نور روی او فاش بود^{۱۴}

حضرت سید الشهدا علیه السلام در دعای عرفه می گوید:

«أَنْتَ الَّذِي تَعَرَّفْتَ إِلَيَّ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَرَأَيْتَكَ ظَاهِرًا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ
 الظَّاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ... كَيْفَ تَخْفَى وَأَنْتَ الظَّاهِرُ؟! أَمْ كَيْفَ تَغِيبُ وَأَنْتَ الرَّقِيبُ
 الْحَاضِرُ?!».



مسأله تجلی حق و رؤیت تجلیات او توسط بنده حق، در اعلی درجه خویش در این جملات بیان شده است. فصل الخطاب عرفان، کلام امام العارفين حضرت امیر المؤمنین و سید الشهدا علیه السلام است که خدا را در همه چیز و با همه چیز می بینند. همه چیز را مظهر دانسته و مظاهر را به تبع حضرت ظاهر می شناسند.

آن کیست که روی تو به هر کوی ندید آوای تو در هر در و منزل نشنید؟
 کو آنکه سخن زهر که گفت از تو نگفت آن کیست که از می وصالت نجشید؟^{۱۵}

می بینیم که همه عارفان و ادیبان، آنچه در این زمینه گفته اند، شرح و تفسیر کلام أمراء الکلام، ائمه والا مقام علیهم السلام است.

ابن سینا در جواب نامه ابو سعید ابو الخیر، ضمن بیان مطالب اخلاقی و عرفانی می گوید:

«فَأِنَّهُ بَاطِنٌ ظَاهِرٌ تَجَلَّى بِكُلِّ شَيْءٍ لِكُلِّ شَيْءٍ».^{۱۶}

«او باطن است و ظاهر، به همه چیز در همه چیز تجلی کرده است.»

از این رو، عرفا همه موجودات را تجلی وجودی حضرت واجب الوجود دانسته، می گویند:

«إِنَّ الْعَالَمَ لَيْسَ إِلَّا تَجَلِّيهِ فِي صُورِ أَعْيَانِهِمُ الثَّابِتَةِ الَّتِي يَسْتَحِيلُ وَجُودَهَا

بدونه، و إِنَّهُ يَتَنَوَّعُ وَيَتَصَوَّرُ بِحَسَبِ حَقَائِقِ هَذِهِ الْأَعْيَانِ وَ أَحْوَالِهَا».^{۱۷}

«به یقین، عالم جز تجلی حق در صورت های اعیان ثابته نیست که وجود این



اعیان بدون وجود آن تجلی، محال می‌گردد و تنها آن تجلی است که به انواع و صور گوناگون و به مقتضای حقایق و احوال این اعیان ظهور می‌کند.»

داوود قیصری می‌گوید:

«بدان که برای خداوند سبحان و متعال به حسب آیه شریفه ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ...﴾ شئون و تجلیاتی در مراتب الهیه است و برای او به حسب شئون و مراتبش صفات و اسم‌هایی است... و این شئون جز تجلیات ذات الهی نیست... و ذات با یک صفت معین و اعتبار کردن تجلی‌ای از تجلیات آن اسم نامیده می‌شود... پس سمیع بودن خداوند عبارت از تجلی خدا به علمی خداوندی که متعلق به کلام ذاتی در مقام جمع الجمع است و بصیر بودن خدا عبارت است از تجلی و تعلق علم او به همه حقایق بر طریق شهود. و کلام خدا عبارت است از تجلی حاصلی از تعلق اراده و قدرت برای ظاهر ساختن آنچه در غیب است.»^{۱۸}

جلوه‌ای کرد رخس دید ملک تاب نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

بی‌خود از شعله پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند...
بعد از این روی من و آینه وصف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

حافظ

تجلی گر رسد بر کوه هستی شود چون خاک ره هستی ز پستی

تناسخ نبود این کز روی معنی ظهورات است در عین تجلی

کند انوار حق بر تو تجلی بینی بی‌جهت حق را تعالی

تجلی، گه جمال و گه جلال است رخ و زلف آن معانی را مثال است^{۱۹}

انواع تجلی

عرفا تجلیات الهی را به چند وجه تقسیم کرده‌اند که عبارتند از:

الف: تجلی ذاتی

که همان تجلی ذات به ذات برای ذات است. این مرحله از تجلی برای احدی جز خدا معلوم و مکشوف نیست و از آن به مرتبه هو هویت تعبیر می‌کنند.

ب: تجلی صفاتی

این مرحله عبارت است از تجلی ذات در قالب اسماء و صفات، که از این تجلی به مرتبه واحدیت نیز تعبیر می‌کنند.

ج: تجلی افعالی

که همان تجلی ذات در قالب افعال و مرحله انبساط وجود و جریان فیض الهی است.^{۲۰} جامی این تجلیات را به چهار قسم تقسیم کرده و می‌گوید:

«تجلیات حضرت حق سبحانه و تعالی بر چهارگونه است:

- یکی، تجلی علمی غیبی که در آن تجلی به صور اعیان موجودات بر آمده است و از این قبیل است تجلی وی به صور معلومات و موهومات و خیالات بر ذوی العلم.

- دویم، تجلی وجودی شهادی که به صور اعیان موجودات بر آمده است.

- سیم، تجلی شهودی که بر نظر شهود اصحاب تجلی ظاهر می‌شود و آن بر دوگونه است؛ یکی آن که موجودات عینی خارجی با علمی ذهنی همه یا بعضی

لباس غیریت بیرون کنند و در نظر صاحب تجلی صور تجلیات حق سبحانه نمایند و دویم آن که آن تجلی در حضرت مثال مقید یا مطلق واقع شود و آن بر

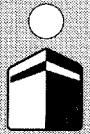
صور جمیع موجودات باشد و در صور انوار باشد، یا آن تجلی از ورای عالم مثال در کسوت معانی ذوقی باشد یا بیرون از صورت و معنی چون تجلیات

ذاتی برقی.

- چهارم، تجلی علمی اعتقادی که پس از حجاب فکر یا تقلید به صورت اعتقادات

مقیده بر اصحاب آن ظاهر می‌شود.»^{۲۱}





لازم به یادآوری است که مقصود از انواع تجلی وجود تجلی‌های مختلف و متضاد نیست بلکه یک تجلی است که به صور گوناگون ظاهر می‌شود.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد حافظ

و به قول جامی، پرتو خورشید وجود جز یکی بیش نیست ولی در اثر تاییدن بر قوابل و اعیان گوناگون، نمودهای متعدّد پیدا می‌کند.

اعیان همه شیشه‌های گوناگون بود تایید در او پرتو خورشید وجود
هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود خورشید در او بدانچه او بود نمود
صدر المتألّهین شیرازی نیز می‌گوید:

«وجود حق احدی وقتی بر ماهیتی از ماهیات به حسب مفهوم و شیئیت و لوازمش تجلی کند، آن ماهیت، موجود به وجود حق و واجب به واسطه او می‌گردد که آن حقیقه الحقایق در هر موجودی به حسب خود آن تجلی کرده و به رنگ و صفت آن درآمد است.»^{۲۲}

داود قیصری در یک تقسیم بندی، تجلی را به انواع زیر تقسیم کرده است:

- ۱- تجلی به صفات سلویه
- ۲- تجلی به صفات ثبوتیه
- ۳- تجلی به صور کمالیه
- ۴- تجلی به صور ناقصه

هر یک از موجودات به حسب قابلیت خود، مرتبه‌ای از مراتب تجلی را می‌پذیرد و چه بسا به جهت ضعف وجودی یا عدم سنخیت به مرتبه‌ای خاص، آن را نپذیرفته و منکر آن گردد.

مثل تجلی در صفات سلویه را عقول بهتر می‌پذیرند؛ زیرا کار عقل تنزیه حضرت حق از تشبیه است و عقل به جهت مجرد بودنش، با این مرحله - که تنزیه از تشبیه است - سنخیت دارد. ولی نفس و وهم و قوای نفسانی و وهمی، به جهت انس با امور محسوسه و

عجز از درك امور مجرد، نمی توانند این نوع تجلی را درك کنند. اما تجلی به صفات ثبوتیه را که به مقام تشبیه نزدیک است بهتر درك می کنند.

تجلی ثبوتی نیز به دو صورت است؛ تجلی در صور کمالی مانند: سمع و بصر و ادراک، و تجلی به صورت ناقصه کونیه مثل مرض، احتیاج و فقر. مانند این آیه شریفه که:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ...﴾

«کیست که به خدا قرض الحسنه بدهد و خدا بر برکت او بیفزاید...»



این تجلیات را عرفا قبول می کنند امام مؤمنانی که توان درك آن را ندارند انکار می کنند مگر در حدی که در فراخور شأن و استعدادشان باشد. ولی انسان کامل کسی است که حضرت حق را در تمام تجلیاتش قبول کرده و در همه این مواطن او را پرستش می کند.^{۲۳}

شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز، تجلی را به چهار نوع تقسیم کرده است:

آثاری، افعالی، صفاتی و ذاتی.^{۲۴}

منظور وی از تجلی آثاری، شهود مخلوقات است، که در واقع فرع تجلی افعالی و صفاتی است؛ به عبارت دیگر، تجلی نیست بلکه شهود تجلی است. ابن فناری می گوید:

«یقیناً تجلیات در مرکز وحدت به صفت وحدانی و وصف هیولانی است که تعددی برای آن قابل تصور نیست. اختلاف تجلیات به اختلاف قابلها در قابلیتشان و به حکم مراتب و مواطن و اوقات و احوال و مزاجها و سایر صفات گوناگون آنهاست. همان طور که یک شیء قابل رؤیت در نظر چند نفر بیننده، که از فاصله های متعدد به آن نگاه می کنند چندگونه دیده می شود.»^{۲۵}

شیخ الرئیس ابن سینا نیز قریب به این مضمون را بیان کرده است که جناب ملا صدرا از قول وی چنین نقل می کند:

«خیر اول - خداوند - ذاتاً ظاهر و متجلی به همه موجودات است و به جهت قصور بعضی از ذوات، از پذیرش کامل تجلی به مقدار ضعف و قصور در حجاب است

و تجلی خدا جز حقیقت ذات او نیست.»^{۲۶}

ملا صدرا در آثار فلسفی و عرفانی خود به خصوص در کتاب اسفار، در موارد متعدد به بیان این مسأله پرداخته است. وی نیز همانند دیگر عرفا معتقد است که همه موجودات، تجلی صفات جمال و جلال الهی اند. هر موجودی به حسب استعداد وجودی، مجلای ظهور قدرت خداوند و بروز کمال و جمال وی است.

«وجود تعینات خلقیه، یقیناً به تجلیات الهیه، در مراتب کثرت است. از این رو، زوال آنها نیز در اثر تجلیات ذاتیه در مراتب وحدت است. پس ماهیات صورت‌های کمالات او و مظاهر اسماء و صفات وی‌اند که اولاً در عالم علم و ثانیاً در عالم عین ظاهر گشته است.»^{۲۷}

از نظر صدر المتألهین شیرازی، ظهور و زوال موجودات هر دو در اثر تجلیات الهی است. ظهور در اثر تجلی مراتب کثرت است که:

زلف آشفته او موجب جمعیت ماست چون چنین است پس آشفته‌ترش باید کرد
حافظ

و زوال در اثر تجلیات مراتب وحدت است که:

چو سلطانِ عزّتِ علّم بر کشد جهان سر به جیب عدم در کشد

سعدی

مراد از زوال و عدم، زوال وجود نیست؛ زیرا هیچ چیز نقیض خود را در خود ندارد و شیء بعد از وجود، معدوم نمی‌گردد، بلکه مراد زوال و تعیین و تشخیص است؛ همانگونه که نورِ شمع در مقابل نور خورشید نمود و تشخیصی ندارد با تجلی مراتب وحدت کثرات در آن محو می‌گردند. به عبارت دیگر، قطرات به دریا متصل گشته و در آن محو می‌شوند.

که گر آفتابست یک ذره نیست و گر هفت دریاست یک قطره نیست

سعدی



تجلی، حجاب تجلی

تجلی مراتب گوناگون دارد. هر موجودی به حسب استعداد و کمالات لایق خود، می تواند مرتبه ای از مراتب تجلی را دریابد. تجلی مرتبه لایق هر انسانی حجاب تجلیات ما فوق استعداد وی است که از آن به «حجب نور» یا «حجب نورانی» تعبیر می شود که در دعای شعبانیه از خداوند سبحان خواسته می شود تا توفیق رفع حجب نورانی را عطا فرماید:

«وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بَضِيَاءَ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعُظْمَةِ».

«و چشم های دل ما را به نور بینش خویش روشن فرما تا چشم های دل حجاب های نور را بردرد و به معدن عظمت برسد.»

حجابی که حضرت سید الشهداء در این فراز از دعای عرفه بیان می کند، همان حجاب نور ناشی از تجلی خداوند سبحان است.

«يَا مَنْ احْتَجَبَ فِي سُرَادِقَاتِ عَرْشِهِ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ، يَا مَنْ تَجَلَّى بِكَمَالِ بَهَائِهِ».

اقتضای اسم «الظاهر» تجلی و بروز است و اقتضای اسم «الباطن» احتجاب و خفا است آن که مظهر اسم الظاهر است به عالم شهادت واقف است و آن که مظهر اسم الباطن است به عالم غیب و غیب الغیوب واصل است.

هرکس به قدر سعه وجودی اش می تواند با مراتب تجلیات و مجالی انوار مرتبط باشد. از این رو، در معراج پیامبر خدا ﷺ جبرئیل رفیق نیمه راه می گردد؛ زیرا

ظرفیت وجودی وی طاقت رویارویی با انوار ذات را ندارد و لذا در جواب پیامبر خدا ﷺ عرض می کند: «لَوْ دَنُوتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ»؛ «اگر به اندازه یک بند انگشت پیش بروم، می سوزم.»

احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
چون گذشت احمد ز سدره مرشدش وز مقام جبرئیل و از حدش





گفت او را هین! بپر اندر پیم
باز گفتا کز پیم آی و مایست
باز گفت او را بیا ای پرده سوز
گفت بیرون زین حدای خوش فرّ من
حیرت اندر حیرت آمد زین قصص
بیهشیّ خاصگان اندر اخص^{۲۸}

با توجه به مطالب پیشگفته، می توان گفت همه عوالم، مراتب تجلیات گوناگون است و هرکسی به قدر کمال وجودی می تواند با عالم یا عوالمی ارتباط برقرار کند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی^{۲۹}
عرفا یکی از حکمت های آفرینش عوالم را اختلاف استعدادها و علو مرتبه تجلی ذاتی می دانند.

می گویند اقتضای تجلی ذاتی و حرکت حبی ظهور و بروز است که حدیث قدسی «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»^{۳۰} بیانگر آن است.

بهر اظهار است این خلق جهان تا نماند گنج حکمت ها نهان
کنت کنزاً گفت مخفياً شنو گوهر خود گم مکن اظهار شو^{۳۱}

و از آنجا که همگان نمی توانند به طور مستقیم با مبدأ آفرینش روبرو شوند؛ لذا ناگزیر باید از راه غیر مستقیم و به اصطلاح عرفانی، از ورای حجاب با انوار تجلیات الهی مرتبط گشت و چون تجلیات الهی بی نهایت است، حجب الهی نیز بی نهایت بوده که در یک تقسیم بندی کلی به «حجب ظلمانی» و «حجب نورانی» تقسیم می گردد.

حجب ظلمانی در عالم ماده و شهادت است و حجب نورانی در عالم غیب و مجردات. بعضی از این حُجُب، اعتباری اند و بعضی دیگر حقیقی.

حُجُب اعتباری عبارتند از چیزهایی که آدمی خود را به آن وابسته کرده و اوقات عمر را به مشغولیت با آنها سپری می کند؛ مانند دل بستگی به پست و مقام و زر و زیور دنیا، که وجود و ارزش آنها اعتباری و غیر حقیقی است.

بعضی از عرفا پا را فراتر نهاده، کلّ عالم ماده را اعتباری دانسته و به سراب تشبیه

کرده‌اند. البته منظور از اعتباری و سرابی بودنِ عالم، نمود و تعینات آن است نه حقیقت عالم؛ زیرا حقیقت عالم چیزی جز تجلی و ظهور اسم «الخالق» نیست. بدین جهت آنان که به ظاهرِ عالم دل بسته‌اند و از حقایق آن غافلند؛ مانند دل‌بند شدن انسانِ تشنه به سراب است که وقتی بدان می‌رسد می‌بیند که وجود واقعی نداشته است.

عالم چو حباب است ولیکن چه حباب

نه بر سر آب بلکه بر روی سراب

آن هم چه سرابی، که ببینند به خواب

آن خواب چه خواب، خواب بد مست خراب

منشأ این حجاب‌ها نفس آدمی است که خواهش‌های خود را به صور گوناگون ظاهر ساخته و آدمی را بدان سو می‌کشد. از این رو، گاهی به این حجاب‌ها «حُجُب نفسانی» یا «منیت» نیز اطلاق می‌شود.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد...
ولی تو تالِب معشوق و جام می خواهی طمع مدار که کار دگر توانی کرد
حافظ

حُجُب حقیقی

حجب حقیقی عبارتند از حقایق موجودات و مظاهر اسما و صفات الهی در مجالی تجلیات ربوبی هر کدام از مراتب ساحل تجلیات حجاب مراتب عالی و مراتب عالی حجاب مراتب اعلی تا برسد به منبع انوار که ذات اقدس و انوار حضرت باری تعالی است.

حُجُب نورانی در عین حجاب بودنشان، هادی و راهنما به مراتب بالا نیز هستند؛





زیرا انسان بدون واسطه و ابتداءً نمی‌تواند به نور محض نگاه کند؛ لذا ضرورتاً باید به چیزی که نور بر آن تابیده است نظر افکند و اندک اندک بعد از عادت کردن به آن مقدار از روشنایی به مراتب شدیدتر از نور توجه کند. بنابراین، اگر این حجب نورانی نبود انسان هیچگاه نمی‌توانست با منبع انوار ارتباط برقرار کند. اما اینها آدمی را آماده می‌سازند تا به مراتب بالاتر و اعلا و اشرف تجلیات و انوار الهی صعود کند.

صدر الدین قونوی در این خصوص می‌گوید:

«بدان که حضرت حق نور است و نور را در نور نمی‌توان دید. و همان‌گونه که رؤیت نور لازمه‌اش وجود ظلمت است، از این رو اراده‌ی الهی بر ایجاد عالم تعلق گرفته است تا خدا به حسب شؤون هر چیزی در آن ظهور کند و چون شؤون مختلف است ولی دوام تنوعات و ظهورات الهی و بی‌نهایت و الی الابد بودن آن لازم می‌گردد.»^{۳۲}

شیخ محمود شبستری نیز می‌گوید:

«اگر آفتاب را نمی‌توان مستقیماً دید، می‌توان آن را در آب مشاهده کرد. عالم خلقت به منزله آب است تا موجودات به خصوص انسان، بتوانند به واسطه آن، با مبدأ فیض مرتبط گردند.»

فرشته گرچه دارد قرب درگاه	نگسجد در مقام «لی مع الله»
چو نور او ملک را پر بسوزد	خرد را جمله پا و سر بسوزد
بود نور خرد در ذات انور	بسان چشم سر در چشمه خور
چو مبصر با بصر نزدیک گردد	بصر ز ادراک آن تاریک گردد

اگر خواهی که بینی چشمه خور	تو را حاجت فتد با چشم دیگر
چو چشم سر ندارد طاقت تاب	توان خورشید تابان دید در آب
ازو چون روشنی کمتر نماید	در ادراک تو حالی می‌فزاید ^{۳۳}

ولی در ادامه کلام خود می‌افزاید:

«با اینکه ما نمی‌توانیم به انوار الهی نگاه کنیم و برای درک تجلیات ربوبی باید به

وسائط و حُجُب عالم متوسل شویم، ولی در عین حال او خود ما را به سوی انوار خویش رهنمون است؛ زیرا وسائط نیز مخلوق او و مظهر اسماء و صفات الهی‌اند. در واقع بیننده و دیده و دیده شده همه اوست.

چو نیکو بنگری در اصل این کار
حدیث قدسی این معنی بیان کرد
جهان را سر به سر آینه می‌دان
به نزد آنکه جانش در تجلی است
هم او بیننده هم دیده است و دیدار
و بی یسمع و بی بیصر عیان کرد
به هر یک ذره‌ای صد مهر تابان
همه عالم کتاب حق تعالی است^{۳۴}

مولوی نیز می‌گوید:

جان طاقت رخسار تو بی پرده ندارد
صدر المتألهین شیرازی نیز می‌گوید:
وز هرچه بگویم جمال تو زیاده^{۳۵}

«همه ماهیات و ممکنات آینه‌های وجود حق تعالی و مجالی آن حقیقت مقدس‌اند و خاصیت هر آینه‌ای این است که نمایانگر صورتی باشد که در آن آینه تجلی کرده است.»^{۳۶}

بنابراین، هرکسی به میزان استعداد و قابلیت می‌تواند با تجلیات ربوبی روبرو شده و از انوار آن مستنیر گردد. ضمن این که هر مرتبه‌ای از تجلی حجاب مرتبه مافوق است.

شعاع روی تو پوشیده کرد صورت تو
که غرقه کرد چو خورشید نور سبحانت
هزار صورت هر دم ز نور خورشیدت
برآید از دل پاک و نماید احسانت
تو را که در دو جهان می‌نگنجی از عظمت
ابو هریره گمان چون برد در انبانت^{۳۷}

تجلی تام

همان‌طور که گفته شد همه موجودات شؤون تجلیات حضرت حق بوده و هر کدام در حد استعداد ذاتی و قابلیت وجودی خود نمود مرحله‌ای از تجلیات حضرت ربوبی است و هر کدام از موجودات در حد توان و سعه وجودی می‌تواند با تجلیات الهی روبرو شود.





انسان‌ها هر قدر کمال وجودی یابند، به همان مقدار می‌توانند با تجلیات ربوبی روپرو شده و مجلای آن گردند.

تجلی تام و تمام فقط در موجود تام و تمام و کامل قابل تحقق است. از این رو، فقط انسان‌های کامل می‌توانند مظهر و مجلای تام و تمام حضرت ذوالجلال باشند که توانسته‌اند مضامین قرآن کریم را، که خود مظهر اسماء و صفات الهی است در خود پیاده کنند؛ زیرا قرآن نخستین مظهر تام و مجلای اسماء و صفات الهی است که هر انسانی به قدر تخلق به اخلاق قرآنی مظهر اسماء ربّانی می‌شود.
امیر المؤمنین علی علیه السلام در این خصوص می‌فرماید:

«فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ»^{۳۸}

«خداوند سبحان برای آنها در کتابش تجلی کرد بدون اینکه او را به چشم ببینند.»

عارفانی که از فیوضات ولایت علوی برخوردار بودند و در پرتو انوار الهی آنان تربیت یافته‌اند، در تفسیر کلام امام العارفین علی علیه السلام گفته‌اند: تجلی ذات حق در قالب اسماء و صفات جمالی و جلالی در قرآن کریم باعث شده است که متخلق به اخلاق قرآنی، به اخلاق ربّانی متخلق گردد و از آنجا که اسماء و صفات الهی با ذات وی اتحاد ماهوی دارند، لذا این اتحاد به قرآن و خدای قرآن نیز برمی‌گردد.
شیخ محمود شبستری می‌گوید:

به کلامی که همچو اوست قدیم	مستکلم خدای ربّ رحیم
بلکه تورات نیز با انجیل	همه قرآن به کلّ است دلیل
خالی از حرف و صوت و آیین و زمان	سخن او چو ذات او می‌دان
به خدای این چنین سزد به خود آ ^{۳۹}	سخن حق زحق نگشت جدا

نیست لایق به حضرت بیچون	ذات حق بی‌سخن بود اکنون
بود پیوسته او علیم و قدیم	علم حق چون بدین کلام عظیم

کی شناسد وجود قرآن را
 متکلم بود بدان دایم
 تا نداند حقیقت آن را
 و آن معانی بدو بود قایم
 زین سبب گفت شیخ ما که کلام
 با سخن گوست بر سیل مدام^{۴۰}

پیامبر خدا ﷺ و خاندان وی همه مظهر تام و تمام قرآن کریم اند و خدای سبحان همان گونه که در قرآن تجلی کرده است، در وجود مقدس آنها نیز تجلی نموده است.

حضرت امام خمینی علیه السلام در دیباچه وصیت نامه سیاسی الهی خود بدین حقیقت چنین اشاره می کند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَظَاهِرِ جَمَالِكَ وَجَلَالِكَ، وَخَزَائِنِ أَسْرَارِ كِتَابِكَ الَّذِي تَجَلَّى فِيهِ الْأَحَدِيَّةُ بِجَمِيعِ أَسْمَائِكَ حَتَّى الْمُسْتَأْتَرِ مِنْهَا الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ غَيْرُكَ».

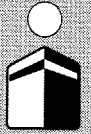
«حمد و سپاس مخصوص خداوند است. پاک پروردگارا! بر محمد و آل او درود فرست که مظاهر جمال و جلال و خزائن اسرار کتاب تو هستند. کتابی که احدیت در او به تمامی اسماء و صفات حتی اسمای مستأثری که غیر خدا از آن خبر ندارد تجلی کرده است.»^{۴۱}

دوام تجلی و تجدد آن

دوام تجلی که ناشی از کمال و قدرت بی نهایت الهی است تجدد و نو شدن آن را ایجاب می کند. غنا و فیاضیت بی نهایت الهی و فقر و نیاز مدام مخلوقات و خواهش و سؤال همیشگی آنها موجب بروز بی در پی برکات و خیرات ربوبی است که؛ «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^{۴۲} «هر آنچه در زمین و آسمان است از او می خواهند و او هر روز در کار جدیدی است.»

کلّ يوم هو في شأن بخوان
 کمترین کارش به هر روز است آن
 مرورا بی کار و بی فعلی مدان
 کاو سه لشکر را کند این سو روان
 بهر آن تا در رحم روید نبات
 لشکری زاصلاب سوی امهات





لشکری زارحام سوی خاکدان
لشکری از خاک زان سوی اجل
باز بی شک بیش از اینها می‌رسد
آنچه از جانها به دلها می‌رسد
اینست لشکرهای حق بی حد و مر
تا ز نَز و ماده پر گردد جهان
تا که بیند هر کسی حسن العمل^{۴۳}
آنچه از حق سوی جانها می‌رسد
آنچه از دلها به گلها می‌رسد
از پی این گفت ذکرى للبشر^{۴۴}

عرفا و حکما از دوام تجلی و نوشدن به عدم تکرار در تجلی نیز تعبیر می‌کنند. منظور از تجدد تجلی و عدم تکرار آن این است که هر یک از تجلیات الهی، غیر از تجلی دیگر است و خداوند دو بار به یک صورت ظاهر نمی‌گردد و بلکه هر دم به صور گوناگون تجلی می‌کند.

هر نظرم که بگذرد جلوهٔ رویش از نظر بار دگر ببینمش خوشتر از آنچه دیده‌ام
عارفان و پاکان در اثر تعالی روحی و تخلق به اخلاق الهی، همانند وی هر دم تجلی جدیدی را شهود می‌کنند و لذا هر لحظه بر ایشان عید است.

سالی دو عید کردن کار عوام باشد
جان گفت من مدیدم زایندهٔ جدیدم
ما صوفیان جان را هر دم دو عید باید
زاینندگان نور را رزق جدید باید
ما را از آن مفازه عیشی است تازه تازه
آن را که تازه نبود او را قدید باید^{۴۵}

فلاسفه این مسأله را در دو جا مطرح کرده و از دو زاویه بدان توجه می‌کنند؛ یکی در مبحث «امتناع اعادهٔ معدوم» و دیگر در مسألهٔ «کیفیت مظهریت مخلوق برای خالق».^{۴۶}

در مورد اول صحبت بر این است که خدا بر یک شیء دوبار تجلی نمی‌کند و در مسأله دوم گفته می‌شود خدا یک تجلی بیشتر ندارد و همهٔ این کثرات «یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد».

عرفا و حکما از مسألهٔ تجدد و تجلی به تجدد و نوشدن عالم معتقد شده و می‌گویند:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقا^{۴۷}

شیخ محمود شبستری می‌گوید:

به هر جزوی ز کل کان نیست گردد
جهان کلّ است و در هر طرفه العین
دگر باره شود پیدا جهانی
به هر ساعت جوان و کهنه پیر است
در آن چیزی دو ساعت می‌نپاید
کل اندر دم ز امکان نیست گردد
عدم گردد و لا یبقی زمانین
به هر لحظه زمین و آسمانی
به هر دم اندر او حشر و نشیر است
در آن ساعت که می‌میرد بزاید^{۴۸}



تجدّد و نو شدن در خصوص انسان به دوگونه؛ «طبیعی» و «ارادی» ظاهر می‌شود. انسان در نو شدن طبیعی با سایر موجودات یکسان است. همانگونه که زمین و آسمان و جماد و نبات هر لحظه در اثر حرکت مدام در حال خارج شدن از قوه و رسیدن به فعلیت هستند، انسان نیز طبیعتاً چنین است. اما آدمی در اثر اندیشه و عمل می‌تواند تعالی و کمال وجودی یافته و هر لحظه کمال نو و شهود تازه حاصل کرده و بینش او از انسان و جهان و خدا، مدام در حال تجدّد و تعالی باشد و با صدای بلند بگوید.

جان ما را هر نفس بستان نو
ما میانیم اندر آن دربا که هست
عیش ما نقدست وانگه نقد نو
این شکر خور این شکر کز ذوق او
گوش ما را هر نفس دستان نو
روز روزش گوهر و مرجان نو
ذات ما کانت وانگه کان نو
می‌دهد اندر دهان دندان نو^{۴۹}

عارفان واقعی مصداق کلام شریف حضرت رسول ﷺ هستند که فرمود: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ»؛ «هرکس دو روزش مساوی باشد، او زیانکار است.» بدین جهت نه تنها هر روزشان تازه می‌شود، بلکه روح و جان و دل و دلبر آنان نیز تازه می‌شود.

هر روز بامداد به آیین دلبری
ای کوه من گرفته زبوی تو گلشنی
هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی
ای جان جان به من آی و دل بری
وی روی من گرفته زروی تو زرگری
اکنون نماند دل را شکل صنوبری

هر شب مقام دیگر و هر روز شهر نو چون لولیان گرفته دل من مسافری^{۵۰}

اقبال لاهوری نیز در تفسیر مضمون حدیث حضرت رسول ﷺ می‌گوید: اگر آدمی تصویرش از زندگی همان باشد که دیروز داشته است، او زندگی را درست نشناخته است؛ زیرا زندگی دم به دم در حال نو شدن است، بنابراین باید شناخت ما نیز به همراه آن نو شود.

دما دم نقش‌های تازه ریزد
اگر امروز تو تصویر دوش است
به یک صورت قرار زندگی نیست
به خاک تو شرار زندگی نیست^{۵۱}

پی‌نوشتها:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸
۲. گلشن راز، شیخ محمود شبستری.
۳. همان
۴. دیوان فروغی بسطامی، ص ۱
۵. شعر از مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی است. مرحوم علامه جعفری^{رحمته} از قول آیت‌الله العظمی میلانی^{رحمته} نقل می‌کرد که مرحوم اصفهانی در حرم حضرت موسی بن جعفر در حال برداشتن سر از سجده این مضمون برایشان مکاشفه شده است.
۶. نور: ۳۵
۷. حدید: ۴
۸. زخرف: ۸۴
۹. مفتاح الغیب و مصباح الأنس، انتشارات مولی، ص ۱۲۵
۱۰. کلیات اقبال لاهوری، تصحیح احمد سروش، ص ۴۰۸
۱۱. دیوان امام خمینی^{رحمته}، غزل ۲۶
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. دیوان رباعی، شماره ۴۵
۱۵. همان، شماره ۵۳
۱۶. هشت رساله عربی، علامه حسن زاده آملی، ص ۱۴۹
۱۷. شرح فصوص، چاپ بیدار، ص ۱۷۵



١٨. اعلم، انَّ للحقِّ سبحانه و تعالى بحسب ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ...﴾ شؤون و تجليات في مراتب الإلهية و انَّ له بحسب شؤونه و مراتبه صفات و اسماء... و ليست الأتجليات ذاته تعالى بحسب مراتبه التي تجمعها مرتبة الألوهية... والذات مع صفة معينة و اعتبار تجلٍّ من تجلياتها تسمى بالإسم... و سمعه عبارة عن تجليه بعلمه المتعلق بحقيقته - الكلام الذاتي في مقام جمع الجمع و بصره عبارة عن تجليه و تعلق علمه بالحقايق على طريق الشهود و كلامه عبارة عن التجلي الحاصل من تعلق الإرادة و القدرة لإظهار ما في الغيب و ايجاده. (مقدمه قيصري بر فصوص فصل دوم)

١٩. گلشن راز، شيخ محمود شبستري.

٢٠. نك: ملاء هادي سبزواري، شرح دعای صباح، چاپ دانشگاه تهران، ص ١٠

٢١. اشعة اللمعات، ص ١٦

٢٢. اسفار، ج ٢، ص ٣٥٢

٢٣. شرح فصوص الحکم، چاپ بيدار، ص ١٩٤، فص اسمعی و چاپ انتشارات علمی فرهنگي ٦٢٦ ص

٢٤. مفاتيح الإعجاز في شرح گلشن راز، ص ١٥٠

٢٥. مصباح الأنس، انتشارات مولی، ص ٣٣

٢٦. اسفار، ج ١، ص ٤١٩، چاپ بيروت.

٢٧. اسفار، ج ١، ص ٢٦٢

٢٨. مثنوی، تصحيح رمضان، دفتر چهارم، ص ٢٧٦

٢٩. خواجوي کرمانی، ديوان اشعار، غزل.

٣٠. من گنج نهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس مخلوقات را آفردم تا شناخته شوم.

٣١. دفتر چهارم، ص ٢٦٤

٣٢. الفکوک، انتشارات مولی، صص ٢٢٩ و ٢٢٨

٣٣. گلشن راز.

٣٤. گلشن راز.

٣٥. کلیات شمس تبریزی، چاپ امير کبير، ص ٨٧٠، غزل ٢٣٣١

٣٦. اشعار، ج ٢، ص ٣٥٦

٣٧. کلیات شمس تبریزی، غزل شماره ٤٨٦

٣٨. نهج البلاغه، خطبه ١٤٧

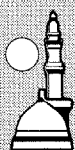
٣٩. مجموعه آثار شيخ محمود، انتشارات طهوري، ص ٢٠٤

٤٠. سعادتنامه، ص ٢٠٦

٤١. اين خطبه را در کتاب جاويد نامه شرح کرده ايم.

٤٢. الزحمن: ٢٩

٤٣. مولوی، مثنوی معنوی.



۴۴. دفتر اول، ص ۸۵
۴۵. کلیات شمس تبریزی، ص ۳۴۷، غزل ۸۵۸
۴۶. اسفار، ج ۱، ص ۳۵۳ و ج ۲، ص ۳۵۸
۴۷. مثنوی، دفتر ۳، ص ۲۷۰، رضانی.
۴۸. گلشن راز، تصحیح دکتر صمد موحد، انتشارات طهوری.
۴۹. کلیات شمس تبریزی، ص ۸۳۵، غزل ۲۲۲۸
۵۰. کلیات شمس تبریزی، ص ۱۰۹۹، غزل ۲۸۷۵
۵۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۹۷

